پانچ شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی ـ اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۹۰۴۲

رده‌بندی دیویی: ۴۹۲٫۷ ح ۶ الف ۱۹۴ ن ۱۳۰۱

سرشناسه: ابونصر فراهی، مسعود بن ابی بکر، - ۶۴۰ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: نصاب الصبیان به ضمیمه کتاب ترسل

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۳۰۱ ق.

صفحه شمار: ۲ج. (بدون شماره‌گذاری) مصور☑ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: عربی ـ فارسی ابعاد: ۲۵×۱۶ نوع خط: نسخ و نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: سید محمدباقر حجت طباطبایی تاریخ ثبت: شهریور ۱۳۸۲

یادداشتها: مصور.

صحافی شده با: کتاب ترسل ~~مؤلف نامعلوم~~

موضوع(ها): ۱. زبان عربی ـ واژه‌نامه‌ها ـ فارسی.

۲. نامه‌های فارسی.

شناسه(های) افزوده: الف. حجت طباطبایی، محمدباقر، اهدا کننده.

ب. عنوان.

فهرستنگار: ط تاریخ فهرستنگاری: اسفند ۹۸

صحاف: ...

۱۵۰۰۰ ریال
هزار تومان

دس رضوی
۳۶۷۵
د اوراق
ی
قبض
وقف مرداد ۸۲
ه صفحات

صحاف: جواد ابراهیم

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

اسم کتاب نصاب صبیان

مصنف

مؤلف ابونصر فراهی

خطی

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۳۰۱ هـ ق عدد اوراق

جزء کتب لغت منظوم شماره خصوصی

شماره عمومی ۹۰۴۲ شماره قبض

واقف تاریخ وقف

طول ۲۰ عرض ۱۶ شماره صفحات

صحاف جواد ابراهیم

تحاف جلال ابراهیمی

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ

بالله

وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ

هو الله تعالی

هذا کتاب نصاب صبیان مال حاجی آقا

عبد خط جعفر میباشد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نعمه و آلائه والصلوة والسلام علی

محمد وآله سماء بحمة و وصیه الذی هو حامل لوائه

اما بعد همی گوید ابو نصر فراهی کتاب صحاح که برعلم

حسن حامل و فضل حاوی است مامن حرکت اشتمال النخل الدقل

و حرکت اشتمال النخل الدقل که چون صبیان را پیش از تعلم

لغت عرب رغبت میافتد باشعار فارسی خواندن و چه

خوشتر آمدن شعر مر طبعهای موزون را غرض رسیت و تعلم

لغت عرب کلید همه علمها است پس قدری از وی بنظم

یاد کردیم تا بی تکلف یاد گیرند و چند بیت که ضابطه بود

بعضی از علوم در میان این قطعها در آورده تا بیرون

خوانند هر کس را رغبت افتد چون مجموع به یکجا

دویست بیت آمد نصاب الصبیان نام کردیم و بالله التوفیق و علیه التکلان

القطعة فی بحر المتقارب

بحر تقارب تقرب نما / بدین وزن میزان طبع آزما

فعولن فعولن فعولن فعول / چه گفتن نکو ای مرد دانا

الله است و رحمن خدای / دلیلست و هادی نبی کو رهنما

کتابخانه مرکزی آستان قدس

کتابخانه آستان قدس رضوی
شماره ثبت ۲۴۵۵۰۳

محمد ستوده امین استوار | بقرآن ثنا گفت و مرا خدا

سما آسمان ارض غبرا زمین | محل و مکان و معا است جای

صحابه یاران آل اهل بیت | کما سلام بن رشد از انبیا

سقر دوزخ نار آتش و لی | چه جنب هشت اخرو انبیا

ربیع شش قفا خر وجه روی | فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

سفه لثه لسان زبان فم دهان | ید دست خد رخ و حلقوم نای

فرس اسب و بغل استر بز | بعیر شتر است و حش بن درا

زوجه مرأة زن زوج جفت | غنی مال دار است مسکین گدا

فناست کاین نزع عذاب خروش | چه ینبوع چشمه است لای

گران عومر بطر شر و غرور | ولی صنج چنگ است نرمانای

هند راستی کذب و فریه دروغ | عفیف حصور و ورع پارسای

بلد کوره شهر است شهر ما | دیگر وزن بر طاق و طاق تا

ثمن چه بها و بها روشنی | ثور است و ... بو و بلا

غنو سو خشم بلید است کند | بولو رعی المغی نیز رای

حس

تعب رنج دان علت و قرح ریش
وجع درد و حمی تب و بلا یا

غفر ناو هیصم هر ماش ستیر
ضیر غم همه چه اندیشه رای

فی بحر المجتث

زهی بگلشن خاطر تو سرو روان
رخ تو فلک مهر ماه تابان

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
بگوی مجتث و این بحر را خوش خوان

ضمار نسیه و ... افق چه کران
فی خفیف و جوان سبک ثقیل گران

ذهب زر و ابریز و صامت ...
لجین سیم و نجاج بکسر معدن کان

نحاس صفر مس و روی و انکشت
حلیت زیور و حلی عاکر ... ازار

حر و سیف ... عضب ... تیغ
محجن ... سهم تیر قوس کمان

عصب بلبله جوشن درع زره
وهق کمند ولی نصل معبله پیکان

هدف نشانه غرض است مجنعه سپر
وزر پناه و مضمار اسپ ریز میدان

عجاج نقع و قتام و هبا غبار
کلوخ ... موم ... نوان

حسام باقی جماع ... اضرار زاد
قراضه ریزه زرمج سوهان

یغوث نسر یعوق و یعاق و ود
سواع لات منات است نامهای بتان

صنم بت نصب ... طاغوت
و ثن بت و ثنی ... بهتان

عوز ... ساق و ... ناقه
... اشیه ... اشتر

القطعة الثالثة في اجزاء الرمل

غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر ابر باریکی میانت همچو مو در دگر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلات جز ز بحر رمل انقطع بر راخوار

جند صد سبز و انور سر ثوب جامه ورز و رز زاد توشه باد

عرش سقف بیت خانه مجلس سر ریله ده دکا سده سکر کوچه ماب

ذنب سر جا کرلن سبیع ره موش بحش فاش حوت ماهی طیر مرغ ریش پر

عین چشم حاجب ابرو شعر مو انف بینی معز ... اذن گوش ظهر پشت

ساق شمس و ذکا یوح بصنا افتاب ساتر عسجد عقیان عین نضر و زر

نبک صحبت قبله بوسه مهر کابر خد زوج شوی سوز زن عرغر شاخ ست فخار

حنظر زن حن زخر با لجم گوشت اصل بیخ فرع شاخ بد نجم قطف بر

لجه دریا ماء یم بحر دریا فلک کشتی فیل پیل بق پشه ظبی اهو

شنشنه سیرت بد اب جو عشب گیاه بلج برق ثاد نم مبلول تر

شطر ساصفر عدس نحل کنا طره نرر خا کلاه دان خار بر کر

کوه عزر الاخا سده پسته سکر کوچه ذر ره واست معبر گذر

ستر پرده رقعه پاره ثوب تکه الظهاره ابره دان و البطانه آستر

زره بیکا اهن کسره دایکیا جذ یکیا اتش قلده دان ایکیا

القطعة الرابعة في بحر المجتث

زهی ظروف و تکلّم بشبرها قند نور رحمن سر حسن و خوش نما

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن تو بحر مجتث ذا بحرن کن تکرار

قرين سب کم است دنیا قلیل زر و بسیار اند و الحساب شمار

قطا جیب سراویل ازار و موخف عمامه ساجیر و یلزم ما مهار

مدینه بلد مصر شهر جناح معسکر لشکرگه است حصن حصار

صحیفه نامه قلم خامه و سکین کارد خطا خطا سخن حرث شم خور و قار

لبیب عاقل غمر غبی غافل کول شفیق دایه ردد رفیق و صاحب یار

جدید تازه باغ خصیب خوش شفیا سفر نفاست جلج ورن ما ما

احد عشر ماصدن اثنا دو ثلاث خمس سه پنج و اربع چهار

ولیک سبعه سه تسعه ثمانیه ست شش هفت و بکر هست الف هزار

چهر بیسته بکزنو بلثین چهر بعین پنجه خمسین

چهر ستین هفتا و باب العین دیگر ثمانین نود البن مید

عقار هو راح و مدام فروغ می — کمیت لا فارس سوار اشکال زر

عرب بدان سپید و صنوبر خلا ناژو بید — چه نخل خرما و قصّاب بود ذابح جانور

ورق برگ درخت غصن شاخ — چه جیر و بیخ درخت و فشا سفید

چو طلح خمط خضا با موز است — چه صل ار کرشو لغا شد کنار

عمد ستون بود و مال لبد نمد — بلاس جلس در زمین عفا

سما عطر بوی بود و بری زحونه — عنصر ماده و را کلاب

صانع کرفتن چیز سست بکدیگر — لعا نو کرفتن کنار بحر کنار

رخص ارزان شو و غلا گران بخریم — زلول لغزیدن و سنه خفتن بیدار

عوا و شب و کالم وعرو شوهر — فراهیز باریک و نکر بند ازار

مزاح جاشو بیضا جای — کاس دان و جام رای کفنا

فضم نحو معلف اخروا — علیفه نشوار جه بشخو

القطعة الخامسة في بحر المجتث ايضا

بریز در صدف خواطر هنرور — ز بحر مجتث لکن سفینه

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن — بجوز بعد ازین قطعه نصاب

قریب خویش بسر — ولید بچه ام والده مادر

رحم قرابت هذا ختن داماد — حنان مهربانی والد پدر

شفق

تحتیین سین معجمه و فاو قاف یاقی روشنی آفتاب اول شب دوازهر جیری

ربیبه

راء مهمله و بابین موحدتین دختر زن از شوی دیگر و گوسفند پرورده درخانه و دایه جمع ربائب فعیل بمعنی مفعول لانه یرب ای یربی یعنی پرورده ۱۲

تمت بالخیر

زکیست پاک و حفی مهربان و خفی نهان
جلی پدید رسول و نبی پیغمبر

ملک فرشته خرمسر بری فلک چرخ
شها کوکب و دری نجم چه اختر

فلق سپیده و شنی دم راوان شفق
ربیبه دختر زن بنت و ابنت دختر

حمل بره ثور گاو و عجل بچه
مراره زهره طحال سپرز کبد جگر

بعید دور و رایل نام پیش و سبط
میان وسط تحت زیر و فوق زبر

علا بلندی افطس پهن بینی منخر
قلم منحت تیشه حصین و فاس تبر

سوار دست برنجن یاره خلخال
وشاح عقد و حمار و غار تاج افسر

بکی گریستن تانی درنگ و بستن خبر
نقیض اولی و آخر است یکدگر اخری

قمیص کرته پلنو قبا ابیطر رکو
نصیف همچو معجر است مقنعه معجر

اجاج تلخ و نفیر همزه اماله شو
فرات عذب نبید و ضیف موز کبر

شرار خد بو ماج شواظ
زبانه نجم چه نکشت و اکنه خاشر

خمیر و عجین بوی دقیق آرد دانه ابو
ادام نانخورش و قند سکر سکر

مرانبه ثفر بادم مجال الکام
عناد ولانک و منطق و نطاق کمر

رکاز کنز بو کنج صبر صراف
شتو شهر حنا فقر و ودا منکر

القطعة السادسة فی الرمل

یک چشم سوار مستی عقل بود / بر زبان نیست ذکر لب گفت و شنود

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات / چونکه دانستی که از بحر رمل گوید

فرخ و فرخ جوجه بیضه تخم مرغ خود / جو عنب بین انگور بحر و کثرت افزود

اصفر و فاقع زرد و احمر قانی است سرخ / هست اخضر سبز و ازرق روشن کبود

جند لشکر حجر جلمد جلمود سنگ / هست حصبا سنگریزه وادی رود

جو قفیص جوجه جنس سنگی بجوه دان / وعظ پند و تحیت ستایش بهار درود

عین رها زبانست عین دراز / جو غنا ساز رود سرود خوانی

طرز داخی حلو شیرین مر تلخ / توسن جلجل اکثیر حمض جنزد

قول باشد قائل او داوری چون سخن / پر عدد دان بحر محیط ماش ماهی بود

تاجر بازرگان فاجر بدکار / صاعد ذکر با الامر بود ها

چه لبیره دره عسا بر کشد همه / بحر مجتث خوان و غزل نغمه چنگ

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن / بکوی کوی بود عقل دانش فرهنگ

سعا سیر و سرعت ولیث شیر / قصیر کوتاه واسع فراخ ضیق تنگ

هلال ماه نو سنت فر و قمر ماه / سعار و صبغ شکوفه و رنگ

اشج شکسته سر لجه تر افرع / اشل اقطع دست ابلج انگلیک

قبض کشتن عظم استخوان ضبع کفتار / جمر و فهد یوز و ببر و بلنک

القطعة السادسة فی الرمل

ای که چشم از مستی عقلت بود / بر زبانم نیست ذکر لبت گفت و شنود

فاعلاتن فاعلاتن فاعلات / چونکه دانستی که این بحر رمل بود

فرخ و فرّوج بچه مرغ خود / چو عنب انگور و خمر و کمثری امرود

اصفر و فاقع زرد و احمر قانی است سرخ / هست اخضر سبز و ازرق روشن کبود

جندل و صخر و حجر و جلمد و جلمود سنگ / هست حصباء سنگریزه وادی رود

جو قبض جو بجس سنگی بچوه دونک / وعظ مشتاق و نجیب پند بیمار و درود

غبن زیان از بانت عین دیده را ها / چو غنان رابی سار و روی بهدس خوانی

طرد اخی زن خلو شیرین مر تلخ / تو سر کلجلد و کشیر

قول باشد با قلاو دار زن سیاه / پس عدد دان نجم مخ سر ماجم و مان بود

تاجر سوداگر بازرگان فاجر بدکار / صابر امر دکر با الامر و بطر ها

چه لبیرد اغثار کنند هنک / بجز محنث خواغر دل نعمه چیک

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعل / بکوی کر بود عقل دانش و فرهنگ

سعال سرفه و قرعنب تاب لبث تباد / قصیر کوته واسع فراخ و ضیق تنگ

هلال ماه نو است قمر و مه قمراء / سحاب ابر و صبیغ شکوفه و رنگ

اشج شکسته سر لحیه ریش اقرع کل / اشل اقطع دست بریده اعرج لنگ

قبیل کثیفه عظیم استخوان ضبع کفتار / جمر فهد یوز و نمر و ببر پلنگ

غراب و زاغ هر را عنکبوت بت / ولی حمامه و کرکی کبوتر است کلنگ

قصب نی و مطر فا کر و اغر و رغم / چنانکه بعنا نماز دها و هنگ

هنا مام و کانی بسند طمع و متر / ذلیل و خو عزیز ارجمند قصد و آهنگ

حمی قرق و زرع روضه مرغزار شناس / و طرحه ها صلح آشتی حصو جنگ

سویق پست و خشن درشت لین نرم / حطب دار و شب و جو جیر بونیک

قفانان فوج و حرب تله کروه / سبا خوا شفر فوه لاله رو زبد

ذکی است زیرک و نحریر قسم دانشمند / ادیب را ادب آموز و از ادب فرهنگ

این قطعه در بحر متقارب مثمن سالم است

القطعة الثامنة في بحر المتقارب

وزن دو فعولن فعولن هم باشد

ز شرم خط لاله اخون شده / ز رشک قدت سرو را پا بگل

فعولن فعولن فعولن فعو / تقارب از این بحر گردید حاصل

تراب و رغام و ثری خاک و طین گل / وطن جا و کرم رز و ربع منزل

ده اسبند تاختن هر یکی را / به ترتیب با طست و شن مشکل

مجلی مصلی مسلی و تالی / حرمونا ح عاطف حظی و موقل

لطیم و سکیت رجاحت عرق خوی / فواد امثال قلب جنان خشا دل

بدین ده دو دیگر الحال میکن / یکی هست فاشور و دیگر حید فسکل

لبن شیر فطام و انسنج خجیه / عسر صعب و ساعو بصن تنه مشکل

غوا است رشکین لبوس است صندد — اسیف است غمگین نحیف است بیدل

ایا عارضت رشک خورشید و ماه — گرت ز تقارب بود اشتباه

القطعة الثامنة في بحر المتقارب

فعولن فعولن فعولن فعول — بخوان خوش از این وزن هر صبحگاه

ثمر میوه حب دانه تبن کاه — طریق و سبیل و صراط است راه

صبی کودک و شیخ و جد خوان نفر — ولی جند و جیش است عسکر سپاه

غرض خواه طارق و تالد — نوش ما کهن دان و فاسد تباه

غدا امس عکسند فردا و دی — چو ابیض سفید است اسود سیاه

ذنوب است و غرب است سجل آمد دلو — رکی جب و بئر و قلیب است چاه

حجی حجر و لب عقل و نهیه خرد — خطا جرم و ذنب است عصیان گناه

حطب هیزم و ضرم و حصد است — فروزنده غسق و کلاء زان گیاه

مناص و مفر جای بگریختن — ملاذ و معاذ است ملجا پناه

حکم داور و محکمه جای او — ولی شهد هم شاهد و گواه

ذهاب و مجیء رفتن و آمدن — سباحت بکشتی سباحت شنا

القطعة العاشرة في بحر الخفيف

این قطعه در بحر خفیف است و قطع

هر مصرعی آن دو مفاعلن فعلا است

هم موزون فاعلاتن — وزن بحر خفیف جست از ما

فاعلاتن مفاعلن فعلن · گفتم این شب بیان خوان بملا

من و عن از الی حتی تا · این و کو کیف چون نعم آوا

فی درست و علی بر و که خد · نحن و نا اینا و انا ما

انا چو انتی و انّی من · ما چه چیست و من که و مع با

انتم و کم شما و ذا این مرد · انت تو انت زن و لی تنها

ان و لو گر متی کی و لا نه · اینما هیچ حیثما هر جا

فی پس قبل پیش و بعد سپس · لِ مر و لی مرا لنا ما را

صه مگو مه مکن دع و ذر مان · لم و لما نه و هلم بیا

ذی هذی هذه این زن · مرد را ذا و ذو است با هذا

تلک آن زن چه ذلک آن مرد · ثم آنجا و ههنا اینجا

غیر جز قط هرگز ابدا · ربه رب با و رب بسا

القطعة الحادية عشر في بحر المجتث

نهی بپای تو خوبان نهاده رو · قد چه سرو تو عشاق راست عهد روا

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلن · بکوی مجتث و خوش خو تو در مقاما

رجا امید کرانت سو حله ع جواز · روا نصفت صو جرس وار علت لو

خضض غائر غور آهجار هبده وشت
بقار بو تلشت و نجد و هضبه فراز

طعام خورد فخل زب و ملح نمك
ارز برنج و مرو شوما فلو لا فان

قصيل سطر و برا مغز نمك معزا سنك
فلد فاق سمين فربه طويل دراز

مخيض دوغ لبن شير كزبره كشنيز
كراع پاچه بجن بصل و سيا ز پياز

سميد ميده رملك نان سپيد و خل سركه
رغيف گرده مدا است و ابتدا آغاز

مقطع نيم ره عنا رنج و غايه
چنانكه معرض و برن ضامن ايش تنهان

ابو المليح كلاغ و فتره است آرام
هزير كركس و چون صقر باز چرخ ماند

نكر غلط و صواب درست و عزم آهنگ
نشسته كعبه كه بوم قبله خوى صلوه نماز

عطا عطيه و مصحف كتاب و اعزاز
حباها هذا بيد بصحب بار

زنيم سند نبز هم بد بهره
رسيل سر بعله نخي هير

كلام سخن سنت و خرف هم بشه
قرين نديم بود همدم شريك انباز

اكيل هم خور و هم كاسه سهيم همتا
رفيق يار موافق عشير همساز

القطعة الثانية عشر في بحر الرمل

اينقدر شعر خوان اى دوست تمام
شاد در بحر رمل بار دگر سير مقام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
بلبل از اين پرخواص صبح تا شام
همچو بعد بقطعه ودع

فوم سیر و غطریف حال حلاحل سید سر و داهیه را هما
مهتر اصدق راستگوی جبر دانا و اسم نام

عفو بخشایش امر کار و قول گفت و فعل کرد
جنب پهلو حافه کناره باب در سطح بام

لون رنگ و بیع بودن غنم میش
یوم روز حومشی قرن دور بعد دوری خطوه گام

زند آتش زنه مسکین درویش قطن پنبه صوف پشم
کوز کوزه قصعه کاسه قدد ... کاس جام

نسر کرکس نصر یاری ظفر ناخن جلد پوست
خلد جاوید وصیف ... سکین کام

ادام نانخورش انسان مردم جزیره آب دو
احمر سرخ روش ... یاغره و ابیض دین و ام

اصبع انگشت ابهام انگشت سبابه
باسم سطی بنصر خنصر نام

سقم بیماری و صحت تندرستی کبر بزرگی
فتح گشادن رب پروردگار خوف ترس فی الغیث النبی خاتم

القطعة الثالثة عشر فی بحر المجتث

زهجا و امور زند نور
چراغ بدک نوابد شنبه ربد

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلا
بگوی مجتث و مفکن شرر سر گردد

مناطل و باطل و سجاع دلیر
شعر صبر و کتان بحر احباش عبیر

عصفور اسد ... قفا
هزبر فسوصه صنعم راست سیر

زفاف حجب بهای دار
بذو اذل مانع سخی شجاع

عو کجی جرز ... کبا املید
حاجز ... غدیر و قاع گو

القطعة الثالثة عشر في بحر الهزج

بضم غبت و زنبت چهارم قرنبت
اینها همه حیث و خبثها شتر

في عدد ازواج النبي ص

نه زن نبی که با او بودند
بد عائشه و خدیجه میمونه
با ام حبیبه بود زینب و حفصه
هم صفیه سوده ام سلمه

القطعة الرابعة عشر في بحر الهزج المسدس الاخرب

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است
پس طیب و طاهر از پی تعظیم
با فاطمه و رقیه ام کلثوم
زینب شمر ار تو راست تعلیم است

القطعة الخامسة عشر في بحر المضارع الاخرب

مولی دواده است نبی را بگو فضاله انکه شفیع است
ثوبان و بارع و صالح و عم زید
بو رافع و ضمیره کیسان و موهبه

القطعة الثامنة عشر في بحر المضارع

ای قد تو در گلشن جان سرو روان
وز رشک قدت سرو خجل در بستان
مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاع
این بحر رباعی هزج اخرب خوان
نوزده انفال مدنی میدان
بالم یکن و زلزله احزاب همان
پنج اول قد سمع و رعد و حدید
فتح پس و پیش نصر و دهر و رحمن

القطعة التاسعة عشر في بحر الرمل

برجها دوازده یک از مشرق برآید
جمله در تسبیح و تهلیل حی لا یموت
چو حمل چو ثور چو جوزا سرطان و اسد
سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

في بيان اللف و النشر المرتب

لف و نشر مرتب از دادان
کرد و لفظ آورند و دو معنی
لفظ اول بمعنی اول
لفظ ثانی بمعنی ثانی

اسماء السیارات

قمر است و عطارد و زهره — شمس و مریخ مشتری و زحل

فی ذکر القلاع التی فتحت

خیبر سند مصطفی هفت قلعه — خدا بر شه داد اینجا ملک سالم

کتیبه ناعم و شق و آنگه — قموص و نطاة و وطیح و سلالم

فی بیان اسامی الامراض المزمنة

خشن و لاذغ و سل و اعیا — خدری و نمد و حکاک

باخر و خو و کاس و ضا و غطا — و آن مفنح کرو عضل و سد

ضربان بقید و قاقب و ا — و آن مسلی کرو اصل هلاو

فی بحر الهزج المسدس

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه — شباط و آذر و نیسان و ایار

حزیران و تموز و آب و ایلول — نگه دارش که از من یادگارا

القطعة الثالثة والعشرون

فی بحر الهزج المثمن

مفاعیلن مفاعیلن باید گفت

ذکر سال شمسی باصطلاح فارسیان

ز فروردین چو بگذشتی مه اردی بهشت آید — بخرداد و بتیر آنگه که مرداد همی آید

پس شهریور و مهر و آبان و آذر و دی — که بر بهمن چو اسفندارمذ آمد سفر باید

اسامی سالهای ترکان

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار — زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

آنگاه باسب و گوسفند است حساب — حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

القطعة الرابعة والعشرون

فی منازل الکواکب

فی بحر الخفیف — فاعلاتن مفاعلن فعلن

حمل و عقرب است بهرام را — قوس و حوت است مشتری را ام

ثور و میزان چه خانهٔ زهره — مر زحل را است جدی و دلو مقام

ودر ان مبایدکه فاعلاتن مفاعلن فعلن
بابی وزن دشتو ناظم

ثور و جوزا و خوشه مه سرطان | خانهٔ آفتاب شیر مدام

القطعة الخامسة والعشرون

حوت جوزا و سی دسی یکشنبه | حمل و ثور شیر بارش بیر

دلو میزان و حوت عقرب سه | شنبه قوس و جدی اولدی کم

القطعة السادسة والعشرون

لا و لا لب لا و لا لا اشتر | لل كط و كط لل اشهور كوند

القطعة السابعة والعشرون

ابن قطعه در بیان سن کاو است

تبیع و جذع سن کاو انکه | ثنی و رباعی سدس صالع است

مخاض و لبون و حقه جذع پس | ثنی و رباعی سدس بازل است

فی اوزان الفلزات

زر و جیوه هفتاد و یکدم نما | چار و شش سرب است نقره بچهار

ذهب صد اسرب نه آهن چل | برنج و مس و حل پنج است نقره و چار

القطعة التاسعة والعشرون في بحر الرمل

نزفل و مستو الحجم آن چون بر کشتی | اختلاف وزن دارد هر یکی

زر لکن زیبق اول اسرب و آهن ارزیز | فضه ده هن یکی مس شبه و روی ماه

القطعة الثلاثون في بحر الهزج

زهی رو نجو کار دنها غنچه خندان | قد سرو و دل خطیب باغ جان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن | بدان بحر هزج اندر شو قطعه را

کف شانه و دندان و رسانی | معی عضد سر انسان

نجی زنکی بتنه وی ران | مرغ شوی ماه

صمم بکم کنکی عرنکی بلکور | علیم عالم لئام و ناس نمام اثون

بمعنی ... و ان
کین فعل از اسی باب بعلم یعنی
انده هکیز شده

سخا عاض رغا ازنطا اسان با
جبا وابل وسمی صدر مطر با

ربیع بها اسمید انقب خرسنگ انکه
شتا بشبهه صیف تابستان نبا

علد صخم حذار خوف سد ورن
وبانکل بنلحصین زینا

لابس کاهل طاره باحید
خز رسو اکن صبی لاغر بهانا

سغب طوجو مصلد ربا
بکنبا غرثان سیم طمان باکرعا

کلف عشوف سبیر صلف لای
خدعا فر خائف هلو سبا

یقی رهبر غنبر نیکو
سغن هاکد سره خند رجان

وتدمج صبح الدجوا در سور
افط بشو یادر بتو صنو کرمان

حصر شیم سجین کرم حرغمکیر باردر
فرح شاد مسرجذ فرح لای شاد

صغر کبیر کابی خو سمح باز جوادی
ذنب لعب بطلب جنیز حرب وری

عنا سنا جلا نقی و کربه
جنف خفر صنا حسان فعا

غرن عا غنضر شری ایلک بشته
ربد کفل سنین مطاحرب

عمص عیر فلک شل
جبرة دار جلم بندا کشتا

نتن نکهت بوده باشد
صنا دفر نعل بخع بنی

نوم فنیم و فلان بسار و سندا | چه و بیا با اسب الوچ سنکنا

القطعة الحادية والثلاثون في بحر الرجز

ایماء و رمز هی ی دلبر بن باز | خو سیند انر اشاذ ذکر لب

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن | نقطع خزن جم انیشه بر جو بلبل هزار

طود جبل طور علم کوه هضب ماء ربا | طرع عسل رضر شهد مجاز

میزان ترازو حمل بره فرقد بود | فلک الفنیه جا کشتی سرباد عش

لوح و سکا چو هوا ملان خالی | مخ شا بلند و سلم معراج ازمن نردبان

جسم و سخص طلل خو چشمه بد | تن ذات هستی بود روح و نفس جان

سوق و خط هر که کلب سک | برغوث کیک عمل ذره موع ماه جهان

قلب کی راحت خوشی بیلکت | دی سرحد نوی برهی کطب دکار

کران لا ذع بالغ رسا کل خور زاغ | طایر پران جاری سادو اعی ان طرع

جمع فرقو فوق منت و معشر | طالو بلیه سکو کلبه دعی کلمه اشنا

عی صلا کرهی و عداوت بغض | تلف قربی بنیان اینسان

القطعة الثانية والثلاثون في بحر المضارع

ایتمر که هست سحب ذلک هیمه سحاره | جاده هو الکعل نو خوب بخت

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات | ابن بحر از مضا هوای بخت

میزان و دانه شجر ور تخت | چو ملجا بنا ملک سیر تخت

کن جمیع فاطمه حمله ذان | شطر نصف و نهم جزو است بعض

قتا خیا سلو خنجر کرد — تیغ یونا آتاب فقار

خدفر صبر شکیبا ولد — زی و لباس کوچون جلد و

فیحن سداقوم سیر بارنک — دباکد و فزع زار و شدید

ماشنچها دبداست وحرش — هاله است سانی ماه

القطعة الثالثة والثلثون في بحر الخفيف

ای خطت شک مثلث دایی — مثل بحر خفیف کرداری

فاعلاتن مفاعلن فعلن — گوی چون بلبلان کل زاری

سکر مستی صحو فسا — نصر عون مظاهر یار

مبرم متقن متین محکم — مظلم داج مدلهم تار

وهن و وهی و نی سستی لیک — ذل و ذلت هوان و هون خوار

ابتهال و تضرع است ضراع — استکانت تضرع و زاری

قسم حلفه و یمین سوگند — ذمی و اهل ذمه زنهاری

یاس حرمان قنوط نومید — چون نعطل بطاله بیکار

قرد کپی ضباع سگ آبی — حر فرنیته حر سزاوار

ضرب جلد است عصو هر زد — ترکی اور ما هندو ماری

القطعة الرابعة والثلثون في بحر الهزج

زهی دربرده از کل لاله زویت باری — شده دیوانه زنجیر زلفت عقل سوی

بخوان این قطعه در بحر هزج بود
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

وفور علم و شعر و فقه و فهم و حدیث و رای
عما عقل و ابو و حلم و حیا و ...

روان چون مشک ... عسا مشکت و فقر عبله
محاسن و مکارم کلها فیلوا له

ز ضعف و ضعیف و احقد و کینه خنث و خوف
فسیمه فان و طاقت بنواله

رطب و اخوان فنون اخوح و جوان
محنت خرما ... لبنه

الی نعمت صر زبال ...
کان غطاش ... فصیح

القطعة الخامسة فی الشکوی فی بحر المضارع

از مشک ... بر صفحه سر
از رخ چو ... لبت ... شکر

بحر مضارع آمده این بحر را بهر
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

ازمیل شعر مختصر تشکر بود ذکر
لا بود انیس ... اسکاف و کفشکر

خیز ... و بحر هلک کاسه
تنخین و قفس و کفش ... چون

شکر ... کین اند ...
مهبل ... دهان ...

کابوس ... غول ...
جاثوم ممد هنا ... دره

منها منهج ... قصد ...
و دستر ... عطش ...

زوج ... قشل ... عضا
سن مسک ... هلک ...

ادیب

اتم

القطعة السادسة والثلثون في بحر المضارع

ايجا من ناوك چشم تو كشته زير — بر دل محبت ز بلای غم تو بيس

مفعول فاعلات مفاعيل فاعلات — اين بحر شد مضارع ساس ثو

عفر خر دم احمر هزبر بره — جعنه فضه توحو كنا كثر

اعصار دا باجر نكا كثر وسما — الاخوص لصا ذبور بسر

تحمى بصد او قوا كا دهست — ديس رد لجكر جروج

طهر اشت بطن شكم فرو نو سنبر — الغامه شترمرغ مبش نعجه

حانوت دكان سد حانت الكن — باشد بشير بسم غراث وطاهر دستر

القطعة السابعة والثلثون في بحر الرمل

اى بكر ضفد ن خوبا حور منظور — هم چو انجم بنشر كرد ماه تابان

فاعلاتن

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن — هست اين بحر رمل ز بن بصو خوا حجر

شمع موم زنف هره ناسر جند — شان خشف غزالست ذئب ساه هو

تفسر سوخت امتخا داس بهركرد — كلتا ماش اش وكلو بز منتا ان

شيخ فا بفن هم هر بير الساله — خير بون عجوز دبش شهيره

علو بالا اسفل پستی ذيل دامن — خذ بنا اساس اصل سر التبر بكره

مقد العبث است موق ماق — كيخ چشم موش دبنا هال مسخره

جوكوز ولو بار استخاث عجزيری — جوس طرطست بالوده ميسر مين رو

القطعة الثامنة والثلثون في بحر المضارع

ای دهر از مهر روی تو مشعله مهر کیستی ابر روی تو گردد مقابله

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات بحر مضارع چون خوش تغلغله

خاج وجمد زحلو فی مجلیه داخل ودلو وطبق بصوضیاه مشعله

دابو هند ابد بطیخ خربن چو کعك كال قرص کلیجه لبا

تیقد شست سلحفا سینك ضنت سما صفد جعر لوده

جهنم مهر وفرق ماع معز ام الدما حاوی وجمجمه کله

طلوف مخاض دن عبل شبر ادغ وسر جلد ربقضه الله

بسعی

واهتمام عالیشان برادر
مهربان مشهد رضا ابن مرحوم
مغفور مشهدی احمد مشهور

بزرتاب

بسم الله [illegible] بنام خداوند
بخشنده مهربان [illegible]
مستجمع جمیع صفات و کمال
[illegible]

کتاب هدایة الترسل

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس فزون از وهم و قیاس خالقی را جلّت آلاؤه
سزاست که در ایجاد موجودات بلا مشارکت چهره
گشای منفعه و درود و تحیات عنبر مخمر در شمیم محمود دوده صفیّ
مطلق و اولاد طاهرین او باد و بعد چون اطفال دبستان را
تعلیم و تفهیم قواعد فرامین و ارقام و عرایض و احکام

و تفهیم ضوابط نامه نگاری لازم است لهذا سطری از آنها را
بطریق اختصار مرقوم و مجموعه ترسلی موسوم ساخت
و آن مشتمل است بر پنج باب باب اوّل در ادعیه باب دوّم در
ارقام و عرایض و احکام بارخدایا کریما کردگارا
رحیما رهی خداوندگارا که ناتوان بنده را از ترتیب گیتی
گیتی خدایی دادی و بکار خویش فرومانده را فرزانگی
و فرمانروایی رهی حکمت ره بشی راه آبادانی سری نمودم
از کرم روز افزون آستانم مطاع سلاطین است و در این
ثبت عبادی خاتم نمودم روی ارادتم در زیر نگین است

بی هیچ خدمتی جهانم در قید طاعت آوردی
و بی هیچ طاعتی هرگونه نعمتم میسر کردی زمانی زبانی
بدمی غنیمتی بربردم نفسی بابلهوسی کشیدم نه هرگز
بر دلم دردی نه بر خاطرم گردی جهان را جمله آوردی
بکامم ای جهان آرا اوای که شب را سیاهی یا فرستم
و سپاهیت را قیامی نه سعادتها در بندگی حضرت
قربوم تقرب پویم و نه عبادتی که بران خوشنودی
صحبت جویم الهی بر دینی که از دشمنان جمعی از
دشمنان دولت هنگام قدرت عفو آوردم و با

و لیبا در حالت خشم از اندیشه غضب از خود در داشتم
و این صفحه را از برای حجت نگاشتم پس از ستایش
پروردگار بی نیاز خداوند بنده نواز ستوده ساز دلهای
بیگانه وفاق آموز جانهای فرزانه آفریننده با همه
جرائت و خلاف از ترکیب شب و پیوند روشنی
صبح صادق از حلقه روز و ماه و در امتزاج آب
و خاک و ازدواج آتش و باد در اضداد و صورت بند
به یکانگی و دوری قوت ترکیب حواس و قدرت
ترتیب قیاس تعالی حکمی در پیکر آدم ازرد مخ

صفوت روح نهاده و نوح را بجودی خلعت نجات
داده دست رسالت را خاتم از نقش محبت او در
انگشت و ختام نبوت را از مهر او مهر بر پشت و درود
فراوان بر خلیفه بر حق و وصی مطلق و اولاد طاهرین او باد
و بعد گوهر هر دعائی در صدق و صفا غواص بحر ولایش
برگ گلزار دو شکوفه شکفته در اشجار عهد و وفا بهار
ارتقا دوستی بار آرد شایسته انجمن انجم خدم شهریار
کشورکش جهان گیر ملک آرا فرمانده فرمان
روا عدل نگار ظلم زدا طراز تخت و کلاه زیور

تخت و جاه پادشاه کرم خسرو معظم امپراطور اعظم
روانش شاد و جهانش بمراد بعد به ساخته مکشوف
ضمیر مهر تخمیر میداریم و چون دری که گذشته از طرف
قرین الشرف آن آفتاب سپهر سروری در طی نامه
محبت انگیز از نیابت خامه گوهر ریز رشحه ترشح
حالات ودی آیات بانظار بخشش که کیفیات
وداد و کدورت دیده و عنبر لپای ساغر بهار سفیر بهار از
شاخسار امانی و اشواق در گلزار وفا و وفاق
بال افشان رسیده بود از الصوب بادی و اعلام

ارزانی باد که از هزار الطاف یزدان هر دم و باش

اعطاف خداوند کریم گلزار بهجت و آسایش همیشه پر از

ربیع است و گلبن وداد در آن گلشن بر ربیع و ریاحین نو برسته

الفت از هر جهت سوده دسته بپیوند یگانگی و یکی ناگسسته و

شاخسار الفت از هر جانب بهم پیوسته پیوسته بگونگون

خاطر مهر آثار داشته ایم   خداوند برابنده ایم

دگرگون کاری ... شده که از گل آورده و مهر از دل

از آتش دوستان از چهر گلها دمد و آسایش دوستان

از مهر دلها بیشتر از آتش یزدان پاک درود

بر غنچه پیغمبر محمود و دودمان مطلق و اولاد طاهرین او باد بر

سلامی ... ستانه نثار بزم حضور لمعه گوهر یگانه

شهریار کامکار خداوند چهره گستر عدل شعار کرم پرور

... ربیع خداوند یکی و ربیع برادر گرام معظم ... شاخچه

ضمیر محبت تخمیر میداریم   فرمان ... شد

آنکه چون ناظم کارخانه قضا و قدر خاطر ...

این همت منظر رتق و فتق امور جهانبانی و ضبط و ربط

مهام کشورگیری و گیتی ستانی ... آرای جهان

آرای نواب همایون ما اگر آشفته و نظام

کارخانه عالم امکان و رونق افزای سوبات معمورهٔ دوران
دولت ابد قرین از امدادات کاملات الصفات اقدس
حواله داشته ما نیز شکرانه این موهبت عظمی
سپاس گزاری این عطیهٔ کبری بر ذمت همت والا
لازم فرموده‌ایم هر یک از بندگان عقیدت کیش
اخلاص خود را نسبت باین آستان چون پایه بدر منیر
شعشعهٔ مهر عالمگیر بر جمیع عالمیان ظاهر نموده
روز افزون رفعت گزین مدارج علیای قرب سلطانی فرمائیم
لهذا نظر بقابلیت و استعداد او عالیجاه میرزا رحمت الله

[illegible]

در حسن خدمتگزاریش موجب عنایت خاقانی
گردیده او را بمنصب فلان سرافراز فرمودیم
حکم والا شد آنکه چون منظور نظر آفتاب اثر این
و مکنون خاطر معدلت پرور چنین است که در صدور
بروات وظایف و مستمریات اهالی لو باکان بعهدهٔ
اشخاص امین و کاردان محول فرمائیم که هنگام صدور آن
بدون کسر و نقصان بصاحبانش برسانند تا ارباب
وظایف از این رهگذر آسوده خاطر بدعای دولت
قاهره اشتغال نمایند لهذا عالیجاه فلان

[illegible]

در مراسم صداقت شعار کرامت و مراتب درگاه حضور مهر ظهور
جلوه بروز یافته و طراز امانت و کفایتش بارها بر رأی
انور ظاهر و هویدا گشته بمباشری این امر سرافراز فرمودیم
تا خاطر مبارک را در انجام این امر خوشنود دارد

فروزنده اختر برج خلافت و شهریاری
و درخشان گوهر درج عظمت و تاجداری زارمین
عجز و خاکساری بوسیده بواقفان حضور عرش
گستر و خاکپای معتمدان معدلت پرور عرض حالی نماید
فهرست عرض داشت دعای رعایای قریه

حسین آباد

حسین آباد عرض اقدس آنکه در عهد ولیعهد مغفور انار الله
برهانه از زر دیک ده رنجه پیشور بیات شبان منصور
در قریه مزبور جمع میشوند حال هم مقرر شود عرض
ثانی آنکه لاسیرزا حسن حاکم از زر مقرر آنجا زیاد گرفته
محاسبه او رسیده که نماید

قریه فلان	قریه فلان	قریه فلان	قریه فلان	قریه فلان	قریه فلان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

از حمم ربلکپ بر زدن آن ستمکاری بود رکو بمدادان

فصل سیم در رسائل شاهزادگان بکار

فواید

[illegible]

قرابت رقم — رقیمه والا مصحوب عالیجاه فلان

سرافرازی بخشش بنده گمین و مضامین بهجت آگین آن

سرور انگیز خاطر اندوهگین گردید هر چند این بنده از آن

عم آن صاحب معظم سپهر رکاب عالی

و در پیشگاه رای ملک آرا اقبال وافی میرفت

افسرده ظاهر و آزرده خاطر گشت تا کنون در پیشگاه ضمیر

... شهریاری در بعضی از فراح قاهره تصمیم یافت عالیجاه

فلان ... لاری حمیمی از رکاب ظفر انتساب باز گردید

توشتمان ورای ... لایم مدح و ثنای ار نجار

[illegible]

صدق و صفا عرض ودادش در کنار گلزار دوستی شکفته

و در اشجار عهد و وفا بهار ارکان دوستی بار آورد مدار بر هم خورد حضور

آن دستور یگانه صدر آرای مجلس صدارت و فرازی

مسند وزارت آن وزیر اعظم باد مکشوف خاطر

والا میداریم چون از پرتو لطف خداوند

بیچون چند و از مهر داور یکتای بیمانند

خداوند این دوران دولت ابد پیوند چنانکه

باید بساط یگانگی و یکتایی گسترده و شاهد

یکجهتی را با لعبه ... شهود آشنا و یگانه آورده اند

ها که بندگان نعمت پرورده و زنار بند کبر از نور
میان دل و جان که همان به ابروی خداوند خویش
با یکدیگر دمساز و در همه کار همراه ایشان و همراز باشیم
تا چون امید رجوان از هم گسسته گردد   سید باشی زلعت گر
بسته با ترازوی اخاله گرداندنش در موضع سوار باعظم شان
بمکنش و سفر ارابت و عاطی از رفتار بر بسم بگذری می‌جنبد
تو قرئی زبان بسته و چشم گشاده قفس تن را انگشتش آباد
در نامه‌ای عشق آساید   دستا چنین بار اوج‌ماری قضا از رضا
گر زی بیست همان به دوره تسلیم بوییم و همی گوشیم آنکه الله الغفور

فی دارالسرور به با وجود نشاط و ماه باشیم ونه
با عدم رضا چهره از غم خراشیم   باب چهارم در احکام
اقرار منقوله سیادت کتب سبا
میرزا محمد علی و سید علی تاجر بر اینکه مبلغ ده هزار تومان
اشرفی ناصر الدین شاهی در میان آورده بطریق شرکت
درهم و ممزوج نموده در دکان عطاری داد و ستد باشند
منافع و ضرر آن هر قدر منظور شود بالسویه تقسیم نمایند
رجا با ناحیه   جا به شرعی قطعی نمود از عالیحضرت لقمان
بکمال تمام عالیحضرت فلان نامی و جمیع نکات دکان عطاری را مبلغ بوده

[illegible]

رواج که وجه اجاره بشرعی ازدارند و از قرار قسط شهور ماه بماه برسانند

صورت اشیه و امتعه

ادم و شتر و دواب را اعداد بنویسند	حیوانات مثل اسب و گاو و گوسفند را راس
شمشیر و خنجر و کارد را قبضه بنویسند	مسینه آلات و غیره را اعداد بنویسند
جمع فروش را طاقه بنویسند	رخوت را ثوب بنویسند
چکمه و جوراب را زوج بنویسند	کلاه و عمامه و شال و دال را اعداد بنویسند

حساب هندسه

ا ب ج د ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ی ک ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ق ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰	احاد از یک است تا نه عشرات از ده است تا نود مات از صد است تا نهصد الوف از نهصد است تا هزار

وعبارات است

[illegible]

[illegible]

سیردیم و خروارات

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰ [illegible]

[illegible]

حساب جمل است

ا ب ج د ه و ز ح ط ی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

ک ل م ن س ع ف ص

۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰

ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ

۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰

غ فتبارک الله

۱۰۰۰

[illegible]

[illegible]

صورت

جناب فخر الحاج حاجی محمد قاسم [illegible] تفصیل

طلب حاجی محمد قاسم [illegible]

[illegible]

و عتیق [illegible] عالیجاه محمد تقی بیک [illegible] بتاریخ [illegible] ربیع الاول [illegible]

[illegible] صحیح [illegible] تعلیقه

[illegible]

۱۳۰۱

صورت محمود و ایاز

صورت شیرین و فرهاد

درکار

خوانه عالیشان عزت

نشان برادر مهربان مشهدی تقی

باتمام پذیرفت تاریخ یوم

سه شنبه ۱۲۳۰